

هوا المستعان

چنانچه طاهره زکیه باجماع جمیع این طایفه از وضع و شریف بزرگ و رئیس بود و همه کی او را مطیع بودند الا بعض محض استماع آیات ازلیه فطرت حقیقی او تصدیق شجره ازلیه نمود و محضاً لله و نفسه این شجره را مطیع کشت و الواح و آثار او که از حد حصر بیرون است بر این داعی و گواه است و کذا اسم عظیم که از جانب حق رئیس بر همگی بود و جمیعاً در ارض طاء و غیره او را بزرگ میدانستند به محض استماع تصدیق نموده بالکلیه منقطع گردید و کذلک جمیع اصحاب از عالم و جاہل همگی این شجره ازلیه را مطیع گردیدند و بعضی که در دلهای ایشان علم حقیقت نه بود و فطرت اصلی با آنها هویدا نبود و دیده ی حقیقت و بصیرت نداشته از جلیان حضرت رب الارباب مسلت نموده جواب شافی از مصدر حقیقت شنوند و کذلک ما قضی و جری را جمیعاً در محضر نقطه اعلیٰ جل و غرض نمودند و آن حضرت به محض استماع الواح و آثار و شواهد و بینات در اثبات شجره ازلیه از منبع اجلال صادر فرموده و ما خلق و یخلق را به سوی او دعوت نموده.

اگرچه الواح لانهایه قبل از ظهور ثمره ازلیه ظاهر شده بود و نفس الهی در این باب، در الواح و کلمات و اشارات مهمنات و بینات باهرات فرموده بودند لیکن هر آنکه فطرت جلیلی^۲ او

طاهر از خباث شیطانی و وساوس نفسانی بود در این باب شک و شبهه ای ننموده چه مشهود
اولوالالباب بود که این شجره از کسی تعلیم نگرفته بود بل به محض تجلی تجلی در صفر سن و عنفوان
شباب تجلیات لانهای طاهر نموده ماکان او یکون را مستضی داشت چنانچه آثار او ناطق
است که از اول بدء تا امروز مرآت حقیقت چنین ناطق نشده و گوش ما خلق چنین آثار
نشوده چنانچه ناطق است شجره حقیقت ان الکو بعد مارقت الف و ماتین و سبعین سنه قد
اظهر الله مثل تلك المرات فاستعرف قدرها لایح

اگرچه این رشح ای است از طمطم ازل و چکره ای است از موج بحر قدم لیکن از
برای ضعف بصیرتها و دیدهای های حقیقی قلبی از اقسام ترشحات آثار آن مذکور گردید تا آنکه
دیدة قلب و حقیقت مستتیر گردد چنانچه در بدو امر خواص اصحاب که در ارض طاء بودند، همگی
مصدق شدند و شبهه ای از برای کسی نبود چنانچه کثیری از اهل بیان که مدعی شدند مقالات لا
نهایه را، همگی مطیع او شدند ولی چون بدء به انتها کشید و شجره حقیقت غایب گشت هر یکی تیغ
شرک از نیام بیرون و به مخلب^۲ شقاق قصد این شجره نمود و عصیان حقیقی هویدا گردانیدند و
ندانسته که آن بر شجره ی حقیقت وقع شد چنانچه مشهود و هویدا است منقطع از مدعیان حق چه
وارد شد و چه از بعد خواهد شد انه ماشاء الله و لا قوة الا بالله هرگاه بنخواهند حقیقت امر را درک

^۲ یعنی اصلی

^۳ چنگ

نمایند در آثار ازلیه که لاحد و حصر است ملاحظه نمایند و کذلک آثاری که از آن شجره ظاهراً است و هنوز در پرده خفا است و دیده بصیرت در کسی نیست که از خزانه غیب بیرون آید الا این
بیشاء الله.

پس محطه ای تأمل نموده و تفکر دارند. اگر گویند تفویض امر بسوی این شجره ظاهراً از جانب حق به محض لطف و اشفاق بوده نه به لیاقت حقیقت جواب گوئیم که دیگران هم بودند و کبراهیم وجود داشتند اگر حق با آنها بود چرا تفویض امر به آنها نمودند و این شجره را مخصوص گردانیدند و اگر گویند این شجره از اتیان آیات باهرات عاجز است آنهم مشهود است که چنین نیست اگر شبهه ای دارند قدم به عرصه لاهوت حقیقت نهند تا آنکه آثار الهی را در نفس ربانی مشاهده نمایند چنانچه آثار این شجره ازلیه به چند وجه است.

وجه اول چون نفس بیان است احدی امتیاز نخواهد داد و ثانی به پنج فرقان است چنانچه یکپس با فرقان فرق نخواهد گذارد و ثالث چون آثار قدوسی است که از شجره قدوسیت اسم آخر حضرت قدوس در بیان ظاهر شد احدی امتیاز نخواهد داد و رابع آثاری است که محض شجره می ازلیت است به محض نظر درک خواهند نمود که از سخن چینی و جمع نمودن میان کلمات نیست چه اگر این باشد منہاج امل^۴ تا امروز به هم خواهد خورد و حقی ثابت نخواهد شد. پس در آن مقام گوئیم که این کلمات سخن چینی است بعضی از کلمات نازله فرقان و بیان

^۴ احتمالاً عمل باشد

جمع گردیده و عبارت ترکیب داده شده معنی آن از کجا بر کوینده معلوم میشود و اقترانات کلمات از کجا به هم میرسند.

استغفر الله عن ذلک که چنین نیست بل این شجره ازلیه قادر است که چون جمیع کتب از اول بدء تا امروز تلاوت نماید اگر شبهه ای دارند کلمات سابقین را جمع نمایند و در حضور خویش تبیین نمایند تا آنکه این شجره الهیه تلاوت آثار الهی نموده حرفاً به حرف طبق آثار قبل بلسان بدع و مطالب ضرع^۵ و شبیه به آثار موجود تا آنکه شبهه ای از برای اولواالابصار^۶ نماند.

اندکی از صعق رهیده به هوش آید آیا حتی جز بیان هست نه والله، حتی متصور نمیشود و این شجره به این قدرت کبری و سلطنت عظمی چون ذره ای است نذر رب بیان و رشحه ای است نذر این طمطم ایقان بل استغفر الله عن ذلک لان وجودی میخلق به و کیف وما يتعلق علی الوجود. سبحان الله عن ذلک و تعالی علواً کبیراً.

بدانکه دلیل بعد از حجت واضح و پینه ساطعه لامعه و بیان لائح نصوصی است که از شجره امرطالع است و بعد از نص قاطع و برهان ساطع لامع تاویل بعد از تصریح است. اول صریح بیان در حق این شجره بسیار است. اگرچه حال بعضی از آن در این ارض موجود نیست ولی در ارض اخری مشهود است. کتاب مستقیظ را ملاحظه نمائید و ثانی تاویلات کتاب است. اگر

^۵ به معنی مثل و مانند

^۶ در متن اصلی نیز ظاهراً نسخه بردار غلط نوشته است و دو تا الف را جا انداخته

نخواهم هر آینه بچکس احصا، احصای تاویلات آثار بیان نتواند نمود چنانچه همه اسم و مثل و نعت و اوصاف و شواهد و بیانات در حق این شجره ناطق است و الله العلی الحمید الغالب که مقصود خود بینی و غرور نیست بل مقصود و مرام حقیقی اتباع حق و آثار او است.

تا اینکه نفس بصیر در این طلعات حیرت، موت جاہلیت نماید بل به اتباع حق در ظل شجره بیان مستقل شده انا فانا فیوضات لا نہایات الہی را در نفس خویش مشاهده نماید زیرا که عقرب رشتہ این عمر کینختہ گردد و کلشی الی و کرہ^۷ راجع شود. قدری به ہوش آمدہ ساعتی یقضان^۸ گشتہ لان مصیر اکمل الی اللہ و کل یصیرم الی اللہ موجودہ. بعضی توہم مینمایند کہ این شجره دعوی مقامات لا نہایہ داشتہ و مدعی مقام موعود است. اسی جمال نادان اگر چنین بود از اول کلام تا امروز، ہمکی شما شجرہ ازلیہ را من یظہرہ اللہ جل و غرض نمودید و این عبد مقنن منع نمودہ و سلب این مقام از خویش مینمود چنانچہ کثیری بہ ہمین اعتقاد از این عالم فانی رفتند.

اگر فی الحقیقہ مقصود او از بعد این بود شما خود قبل آن را مقرر^۹ بودید چه احتیاج بہ انکار تا آنکہ مزید بر زحمت شدہ دلیل و برہان آوریم سیما ثمرہ ازلیت در بدء امر مطالب عالیہ منظور داشت

^۷ لانه پرندہ

^۸ بیدار

^۹ نسخہ بردار اشتباہا "مقرر" نوشتہ

نه اینکه خود مدعی باشد، بل در مطالب عرفان کمال سیر و عروج را مقصود داشته لیکن از شجره مقدسه الهیه حضرت اعلیٰ غیر آن صادر شد و آن مقامات از جمیع نفوس منتهی گشت و شجره ربانیت حقیقت جلیان سبحانی نفسی این مطالب نمود چه عالم ترقی نموده و مظاهر مرتفع گشته چگونه توان فوق این سخن گفت؟ چه آثار الهی لاسمه العظیم ناطق است و لاتذکرُن ذکر الرجح الخ و الا ورقه ازلیه جمیع این مطالب چون مشت ترابی در دست او بود ولی چون مقصود او اتباع امر و حدود الهی بود چنانچه شجره مبارکه ظاهراً امر شده معمول داشت همان کلام حقیقی را کما شاء الله و اراد جریان داد تا آنکه هر حق به مرکز خود قرار گیرد و محق از دون آن مشهود گردد و اگر گوئیم مقام موعود مقصود محض صعود عرفان است چه احتیاج به این مطالب؟

در همه کلمات بیان و مافی ظله نحو این مطالب مندرج است احتیاج به حرف جدید نیست بل شجره موعود باید نفس آن باشد نه اینکه من باب العرفان سخن گوئیم، بلی میتوانیم بگوئیم همه نفوس من یظهره الله است و همگی مظاهر الهی هستند ولی ان مقام عرفان است چنانکه میگوئیم کل له عابدون و کل له قانتون و له اسلم من فی السموات و الارض و الیه کل یرجعون.

چنانچه مشهود است که کما ینبغی له را کسی درک نموده و بحقیقت او را پرستش نکرده و پرهیزگاری نموده و اسلام به او نیاورده و تسلیم حقیقی نموده بل محض عرفان و صعود و ایقان در نفس و وجدان است چنانچه از بعضی معبرین دوستان از قبل شنیدیم که اعتقاد حقیقی او قبل از ارتفاع او این بود که حضرت اعلیٰ بایست دارند و شجره قرویه رواق میباشند و طاهره زکیه

نفسیت و این محض کفر و شرک به خدا بود با وجود آنکه طاهره زکیه خود را کنیزی از کنیزان او محسوب می نمود چگونه می توانست مدعی این مقام باشد که وجود آنکه در کلمات او از ذکر اتنی انا الحق تا اتنی انا الذر جریان داشت و جمیع مطالب عالیه در آن مندرج بود و در بعضی مقام عرفان جز خود را ننمید ولی همه آن من باب العرفان بود و صعود در بیان نه من باب الحقیقه چنانکه در کلمات نور مشهود است که میگوئیم انا اطهرنا نقطه الاولی با وجود آنکه خود، خود را عبد او میدانیم اگر قبول فرماید و این منشی فخر ما است. به مثل این هر آنکه هر مطالب عالیه گوید از حول خود تجاوز نتواند نمود و در هر درجه که گوید مخلوق است و در شأن خلق خواهد بود چنانچه من خود در این واقفم و این مطالب را بهتر و تمام تر از همه کس میدانم چنانچه راه نما از قبل میفرمود و ان لنا مع الله حالات نحن هو و هو نحن و کلماتی دیگر شبیه این و به این معانی همه این من باب العرفان و علو کوینده است و الا نه مقصود ذات الهی باشد بل ظهورات اوست و شجره بیان میفرماید کل ما طهر من قبل ظهوره ادلاء علی انه لا اله الا هو و شبیه این کلمات و آیات متفقات در بیان بسیار است.

با وجود آنکه مدعی این مقامات اکثری از دوستان شدند و هر کس از خود دلیلی به زعم خود آورده اشد بالله که مقصودشان خود بینی و غرور بود و مقصود همه کی اینکه جمعی بگرد آورند و شاخص باشند نه

مقصود پیروی حق و اتباع او بل مرام حقیقی ایشان اسمی از جمة خود گذارند و مردم به ایشان مقتضی^{۱۰} بگردند و گرنه این بود سبب اغراض و اعراض، همگی از شجره ازلی چه بود؟

اعادنا الله من كل حزن انه قریب و دود. با وجود آنکه اعراض همه از شرک به خدا و کفر به او بود چنانچه معلوم است لایشر معرض شدند چه اقبال بیش چه بود؟ اعراض سبب آن چه؟ با وجود آنکه هر دو رفتنی هستیم و خواهیم رفت. اگر مقصود اسم است چرا عبث خلقی را در معرض نفاق می آورند اشهد الله و نفسه و کفنی به علی شهید که در حین دعوت در اول امر به هیچ معرض مقابل نداشتم و هیچ مدعی در این مقام نبود و به وهم کسی خیال ادعا خطور نمیگردید بل آنها نیکه از بعد مدعی شدند کمال افتخار به اطاعت این عبد مینمودند و این روز که بعضی اسناد خد مسگذاری خود به حقیر^{۱۱} میدهند و دعوی خد مسگذاری داشته و مدعی بودند در این مقام می بینی که کشیری از دوستان معرض شده اند فی الحقیقه دوست نمی بینم که نصرت این عبد منظور بود اینهمه گفتگوها و کلام ناشایسته چه بود که هر کس سخنی گفت و از تیغ لسان خود زخمی نهاد. جز مقصود اتباع نفس و ابلاک عوام بوده؟ و الا عالم البصیر به محض دانستن چند کلام و عبارت فهمی از حق محبوب نمی شود چنانچه الحمد لله خود را از شجره محجب نمیدانم اگر چه به زعم قائلین، بنده محبوب و منفی شده ام ولی شجره خود گواه است که مقصود جز رضای او و امر او نداشته ام و

^{۱۰} دنباله رو

^{۱۱} نسخه بردار اشتباهها بحقر نوشته است

احال هم به همان طریق الی یسرق دمی فی سبیلہ و ینضح ثاری و ذلک لہو الفخر الاعلی و الافتخار
الاہی لایعدلہ من شیء مما فی السموات و الارض.

اگر دوست میداشتم در این ایام هویدا میکشت نہ واللہ، دوست حقیقی نیست اگر می بود هر
آینه اباش اصحاب باغوامی نفوس موثقلہ بندہ را بہ معارض خطاب خود در نمی آوزند بل انانکہ
کمال دوستی را مدعی بودند خار محنتی نہادند و آنچه خواستند نمودند انما اسکوبشی و حزنی الی اللہ انہ
بصیر بالعباد و انہ لبالمرصاد و امروز ما ہمہ کہ مشودیم ایا از بعد چه خواهد شد و امر بہ کدام نج خواهد
ماند. بندہ مشتقر کہ بقول بعضی مؤید از شجرہ بودم و دلایل ظاہر و باطن ہر دو داشتم و بکفتار بعض
بعضی خدمت مینمودند عاقبت امر چنین شود کہ یک دوست نباشد. چگونہ و دیگران را، هیچ
این طریق نبوده و چنین ہم نشدہ و اتقوا اللہ یا عباد اللہ و اعلموا انکم ملاقوا اللہ.

عقرب ہمکی خواہیم رفت و ہمچسک نخواہد ماند و بعینہ این بساط خواہد ماند و دیگری ملک
خواہد شد کہ آنم خواہد رفت و بدگیری خواہد پرداخت و ہر نفس الی اللہ راجع خواہد گشت و
جزندامت نخواہد ماند چرا باید عبث امری را ضایع نمود و کفتار ناشایستہ عوام استماع نمود. اگر
فی الحقیقہ مقصود اتباع حق است خود بینی و غرور چیست؟ و اگر اضلال ناس است چرا
اسم حق بر خود باید گذارد و ہر آن دعوی تازہ نمود؟ آیا آثار الہی ظاہر نیست و آیا انگشتان
قدرت بردست این شجرہ عظمت نیست و آیا لسان حقیقت در او ناطق نیست؟ چرا چنین
واقع شود؟ اگر گویند مقام ثمرہ مراتب است اعلی مقام شجرہ حد مراتب آن است کہ

مرآت الله بر او اطلاق شود چنانچه در ظل این، همه اسما مندرج است و همه امثال هویدا است، چنانچه نص قاطع است از شجره طهور لا آله الا الله و ان علی قبل نبیل نفس الله و ان مانی البیان دین الله و ان اسم الازل الوحید ذات الله و غیر از این مقام اسماء دیگر به اقرار شجره طهور به خط مبارک مرقوم است.

چرا در آنجا غوص نمی‌نمایید و در حد مرآتیت وقع می‌شوید؟ با وجود آنکه مقام شمیمت^{۱۲} و دون آن در ظل مقام مرآت وقع است و این فوق مقامات مذکوره است و این عبد مقتدر جز عبودیت صرفه مدعی نیست و اگر دون مشاهده شود بعلو عرفان و سمو وجدان است و الّا جز انی انا ذر من التراب ناطق نیست و فی الحقیقه همین است و غیر از این نیست چنانچه خود را جز عبد شجره طهور نمیداند بل به عبودیت خود شجره را مفتخر است و به آن مغرور. بل دوستان قدری به خود آمده بر نفوس ضعیفه رحم نموده. مقصود این عبد مقتدرانه این است که خود را

^{۱۲} توجه شود که در جایی حضرت باب الباب را شمس الله الاول و حضرت قدوس را شمس الله الاخر نامیده اند و در اینجا اشاره فرموده که مقام مرآت از کلیه حروف حی (اسماء الله) بالاتر می باشد و اسماء الله در ظل مرآت الله قرار دارند. که از جمله نشانه های آن ظهور آیات در ایشان است چنانچه حضرت اعلی جل شأنه خبر از ظهور نور در بیان عربی داده بود در سال نهم که در سال ششم ظاهر شد (طبق نص صریح پنج شأن) با آیات و بینات، بنا بر این حروف حی و تمام اسماء در ظل او قرار می گیرند. چنانچه خود در اینجا تصریح فرموده است.

مالک جمیع وجود گردانم یا آنکه ابناء و ذریات خود را آفتاب حقیقت گردانم. هر جا که حق طلع شود مطاع است خواه عبد باشد و خواه حر. ان کان ذریتی او دون ذلک وان من^{۱۳} اولی البیان تاکی در غمرات موت و سکرات آن غوطه ور باشیم^{۱۴}. اندکی هوشیاری لازم است و قدری بینائی سزاوار بل نفوس منده رحم بر خود نموده هوشیار گردید.

اشهد بالله و نفسه که مقصود حقیقی بر ردّ بر بعضی بودن نیست بل اتباع حق است. متی طلع فهو الحق و متی طرانا به مؤمن دلیل حقیقی مشهود نمیکردد والا تبعیت معلوم میشد و در اینجا که مشهود است، ارتداد همگی هویدا است و نفاق بعضی چون بحر شریر در امواج و امتواج. آیا در بیان همین است که کسی را راد نباشید و دیگر چیزی نیست. پس همه حکم این است یا آنکه همه احکام جاری است و یا آنکه بعضی را قبول باید نمود و بعضی را رد باید کرد. یا آنکه هر چیز پسند انظار است محبوب است و هر چیز که پسند نظر با نیست مغبوض و باید او را تاویل نمود. در بیان پیروی شجره ربوبیت لازم است بل واجب، او را تاویل میثائی و تاویلاتی که خودت میدانی که محض افترا و کذب بر شجره و بر خداست او را قبول میداری و راد بر شجره ربانیت میگذاری با وجود آنکه میدانی که از اول بدو تا امروز چنین مطیع از برای تیج حقیقی ظاهر نشد چنانچه مشاهده بینمائی که آثار او چون بحر حقیقت در امواج و النظام است و ما خلق و یخلق را فرو

^{۱۳} به نظرمی آید اینجا به جای "من" کلمه "یا" باید باشد

^{۱۴} به نظر نسخه بردار باشیم را باشم نوشته است

گرفته و در خود جز اطاعت مولای خود نمی بیند و به این، در ملاء اعلیٰ و ادنا مفتخر است و همین
او را بس است و جز این کافی او نیست اگر نه امکان متابلی و لائق می بود هر آینه آثار عالم را
فرو گرفته بود چنانچه مشاهده میشود که کسی طالب حق نیست و در شب و روز آثار الله نوشته میشود و
دیدۀ بصیری نیست و اگر هم کلمه ای بیرون آید از هر طرف بدگویان تیغ لسان را بیرون
خواهند کشید و بی مقرران آن دوستان خباث عتیقه خود را جریان خواهند داد.

آیا سب این همه اعراض چیست و دلیل این همه نفاق کدام؟ جز آنکه از حق بیزاری جسته و به
هوای نفس خود متمسک شده؟ اگر نه این بود چرا حق محجّب میشد و خلق در حجاب میرفتند و
اکنون اسمی از شجره ظهور نمانده جز در هوای خود صعود مینمایند و ذکر می میکنند ان هم بر سبیل
حکایت و مذاکره و الا چیزی نیست. انا نعوذ بالله الرحمن من کل نار قد احاط بها علما انہ کان
علی کلشی قدیراً. در عاقبت خود پنا شو و مستبصر گرد و اینقدر خون ناحق مرزا آیا مصیر^{۱۵} توبه
سوی تراب نخواهد بود و الی رب الارباب بازگشت نخواهی نمود. اتق الله وارجع^{۱۶} الیه و

^{۱۵} به معنی محل بازگشت

^{۱۶} به معنی برگرد به سوی خدا به شکل امر که اشتباهها از جمع نوشته نسخه بردار

تب ۱۷ عما فعلت . لان يتوب عليك بالحق انه هو التواب الرحيم و يعلم الذين ظلموا
اي منقلب^{۱۸} يقبلون و الحمد لله رب العالمين .

حمدت الله حمد الایزال فانی الحمد عز الحمد نور

سکرت الله سکرانی المقال فانی الشکر عز الشکر حال

^{۱۷} یعنی توبه کن

^{۱۸} نسخه بردار اشتباها "مقلب" نوشته است